

عضلات برای تحرك دائم، آماده است. آن از بیخبری و این از بی حرکتی خسته و فرسوده میشود. شعور ذاتی بکمال و علاقه‌ها و نیازمندی‌ها، حواس و بدن را بکار می‌اندازد. ذهن، فراگرفته صورتها را از صفحات درونی آشکار و ردیف میگرداند، قدرت تعقل از تجربات خیال و وهم نتایج علمی و کلی میگیرد.

آنچه این حرکت و حیات سرشار و پیوسته را متوقف میسازد و قوای فعال و خلاق انسانی را از کار می‌اندازد غرور و دلخوشی داشتن به اندوخته‌های درونی و بیرونی است. پیمبران بزرگوار با ارائه آیات و بازکردن جلو چشم انداز عقول و درهم شکستن غرور و تقالید کوشیده‌اند تا استعدادهای خفته را بیدار کنند و اندیشه‌ها را برانگیزند و زنگها و جرمهای خوبهای پست را بزدايند و از مرگ و جمود و قساوت ضمائر، آدمی را برهانند. موسی (ع) آنهمه آیات را در مظاهر محسوس نشان داد تا دشمن را در هم شکند و دوست پیرو را از سکون باطنی و ذلت نجات بخشد و در آخر کار گوساله معبود و گاو محبوب را سوزاند و ذبح کرد. شگفتا! که پس از این همه تدبیر و آیات، یا آن گاوکشی و احیاء (بحسب دو احتمال در مشارالیه - من بعد ذلك) دل‌های آنان قسی و سخت شد، مانند چه؟:

فهی كالحجارة او اشد قوة: از این رو آن دلها چون سنگ است. نه مانند خاک نرم که دارای کشش و گرائیدگی بزندگی و نمو و تسلیم برای حق باشد. از این رو هیچگاه امید خرمی و سرسبزی بآن نمیرود.^۱

آیا آن دلها از هر جهت چون سنگ است؟ لغت «أو» اگر برای تردید و تشکیك باشد نسبت بمخاطب است: میتوانی آن دلها را چون سنگ دانی یا سخت تر. میتوان برای تقسیم باشد: قلوب بعض آنها یا در مرتبه اولی چون سنگ است و بعض دیگر یا در مرتبه دوم از سنگ سخت تر میباشد. ظاهر آنست که «أو» در اینجا بمعنای «بل» و برای اضراب است: آن قلوب چون سنگ است، بلکه از آن هم سختتر.

وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار: گرچه از سنگ چیزی نمی‌روید ولی از دل تخت سنگهای کوهستان با همه سختی نهرهای جوشد و بیرون میریزد. اگر از دل سنگها

خاک شو تا گل برومی رنگ رنگ
آزمون را يك زمانی خاک باش

۱- از بهاران کی شود سرسبز سنگ
سالها تو سنگ بودی جانخراش

نهرها نجوشد از تأثیر عوامل طبیعت شکافته میشود و از خلال آن آب بیرون می‌آید :
«وان منها لما يشقق فيخرج منها الماء» .

یکی از این عوامل ، آبها و رطوبت‌هایی است که در خلال سنگها نفوذ میکنند چون یخبندان شد آن آبها منبسط میشود و سنگها را می‌شکافد و چون آب برخلاف دیگر اجسام از سرما نیز بازمی‌گردد و اگر نبود این قانون مخصوص و استثنائی برای آب ، در زمستان یخ ، جویها و حوض‌ها را بحسب قانون وزن مخصوص پرمیکرد ، و در تابستان راه بیرون آمدن آب از کوهها چنانکه باید بازمی‌شد ۱۱۱ . دیگر از عوامل شکافنده سنگها تحریکات دائمی و درونی زمین است .

این دلها سخت‌تر از سنگ خارا است . نه پذیرای حق و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی است . نه از درونش عواطف و خیر می‌جوشد ، نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم بضمیر و وجدان خشک و مرده آنها راه می‌یابد . نه در مقابل عظمت و قدرت و آیات محسوس سرفرود می‌آورد . با آنکه سنگهای سر برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خداوند فرو می‌ریزد: «وان منها لما يهبط من خشية الله» .

یکی از دانشمندان طبیعی میگوید : همینکه کوهها بحسب قوانین خلقت تکوین شد و از میان زمین و دریا سر بر آورد و خود را گرفت و بر خود بالید طبیعت که دشمن تکبر و خود بینی است عوامل خود را بر وی مسلط میکنند و از کبر یا تبت آن می‌کاهد و سر بزیرش میکند ، از نوسانهای زمینی تا آتشفشانهای درونی و بارشهای بیرونی تا حشرات ریز ۱

قرآن باین تشبیه و تمثیل «که با مشاهده آیات سابق از انفجار آب از سنگ و اضطراب کوه بالای سربنی اسرائیل بذهنهای آشنا است» مراتب و درجات و اقسام قساوت آن قلوب را نمایانده است . جهت اشتراك این قلوب با سنگ مردگی و جمود و فقدان قابلیت کمال و تکامل است . با مقایسه با سنگ و فرق با آن سه قسم یا درجه را می‌رساند :

۱ - از دل و باطن سنگها چه بسا آب می‌جوشد و نهر جاری میشود ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد .

۲ - سنگ از تأثیر عوامل خلقت شکافته میشود و از آن آبهای بیرون می‌آید ولی

مواعظ و عبرتها ، بدل‌های اینان راه نمی‌یابد و از آن خیری ترشح نمی‌کند .
 «تفجر» ، که از میان رفتن موانع و جریان سرشار است با آنها تناسب دارد . و «تشق»
 با خروج آب گرچه اندک باشد .

۳- سنگها در برابر قهر خداوند سرفروزمی آورند ولی دل‌های اینان در برابر عظمت
 و آیات حق خضوع نمی‌کند .

سختی دل‌های مردمی تا این حد از جهت سرشت آنها نیست . این آثار اعمال است
 که دل‌های قابل را از قابلیت می‌اندازد و مسخ مینماید . و نتایج اعمال این سنگدل‌ها ،
 آتشها خواهد بود : «وما لله بغافل عما تعملون» .

اثر سنگدلی است ، که بهیچ حقی هر چه بمصلحت صاحبان همین قلوب باشد تسلیم
 نمیشوند ، و نباید بخضوع و تسلیم آنان چشم امید داشت :

افتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان ... : این چشم داشت و طمع مسلمانان به ایمان
 یهود که شاید بدعوت آنان گرایند ، بجا بود . زیرا در جزیره العرب بخصوص در اطراف
 یشرب مردمی که از کتابهای آسمانی و پیامبران آگاهی داشتند تنها یهودیان بودند .
 طوائف یهود در میان مشرکین محصور بودند و با ترس و بیم و بانتظار فرج بسر می‌بردند
 و گاه گاهی ظهور پیامبر نجات دهنده را پیش‌بینی می‌کردند . تا آنکه پیامبر خدا از میان
 همین عرب برخاست و پیامبران بزرگوار بنی اسرائیل و قبله و کتاب آنها را تصدیق و
 تثبیت نمود .

مسلمانان امید داشتند که اینها بزودی بگردند یا بمخالفت برنخیزند . ولی یهود
 نه گرویدند و نه آنچه از اسرار و اخبار گذشتگان در دل‌های خود پنهان می‌داشتند که دعوت
 بتوحید و هدایت براه پیامبران گذشته را تأیید میکرد ، آشکار کردند . این هم شاهد
 دیگری است که دل‌های اینان از سنگ سخت‌تر است . دسته‌ای از اینها کلمات خدای را
 از زبان پیامبران می‌شنیدند و بحسب هواهای خود و برای پیروان خود آن کلمات حق
 را تحریف می‌کردند .

این سنگدلان هوی و مال پرست که آن همه آیات مشهود و محسوس را برای
 پیروان خود از جهت لفظ و معنا تحریف میکردند چگونه انتظار می‌رود که بسود شما

مسلمانان بآیاتی که بادل و عقل پیوسته است ایمان آرند : «وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه» . اینها با علم و تعقل کلمات خدا را تحریف میکردند نه از روی اشتباه و نفهمیدن : «من بعد ما عقلوه وهم یعلمون» .



و چون با کسانی که ایمان آورده اند ملاقات کنند گویند ایمان آورده ایم و چون بعضی اینها بسوی بعضی دیگر روند و خلوت گزینند گویند : آیا باز گوئی میکنید با آنها آنچه را خداوند بر شما گشوده ؟ تا با شما نزد پروردگارتان بان احتجاج کنند. آیا درست نمی اندیشید ؟

مگر اینان نمیدانند که خداوند میدانند آنچه را پنهان میدارند و آنچه آشکارمینمایند .

و گروهی از اینها بی سوادانی هستند که کتاب را جز آرزوهای بی جا نمیدانند، نیستند اینها مگر آنکه رویگمان میروند .

پس وای بر کسانی که کتاب را بآدمت خود می نویسند آنکاه می گویند که این از نزد خداست تا بان بهاء اندکی بدست آرند، پس وای بر آنها از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر آنها از آنچه کسب می کنند .

گویند : جز چند روز شمرده ای هرگز آتش بپوست ما نمیرسد . بگو آیا از خدا عهدی گرفته اید؟ پس خداوند هیچگاه مخالفت با عهد خود نمیکند ؟ یا بر خدا گفته هائی می بندید که نمیدانید ؟

آری ! کسانی که گناهی پیشه کنند و خطای آن آنها را از هر سوا حاطه نماید ، پس این گروه یاران آتشند و در آن جاودانند .

وَإِذْ لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا بِمَا نَحْنُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰﴾

أُولَئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرْسِلُونَ وَيَأْبَعْلُونَ ﴿۱۱﴾

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانًا وَإِنَّهُمْ إِلَّا يُظَنُّونَ ﴿۱۲﴾

قَوْلِ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَمَتًّا قَلِيلًا قَوْلِ لَهُمْ قَدْ كُتِبَتْ أَيْدِيهِمْ وَقَوْلِ لَهُمْ قَدْ كُتِبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ ﴿۱۳﴾

وَقَالُوا لَنْ نَسْأَلَ النَّارَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَنَا مَعْدُودَةً قُلْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَكُمْ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۴﴾

بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۵﴾

و کسانی که ایمان آرند و کارهای شایسته
بجای آرند اینها یاران بهشت و در آن
جاودانند .

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۰۵﴾

شرح لغات :

حدیث : چیزیکه حادث شده ، خبر تازه .
فتح : گشودن ، تعلیم دادن ، قضاوت نمودن .
مواجهه : مجادله و مناظره ، چون دوطرف برای اثبات مدعای خود حجت (دلیل)
می آورد . از حج بمعنای قصد .
امی : کسیکه خواندن و نوشتن نداند ، منسوب بهام (مادر) ، بیسواد مادرزاد ، یا
منسوب بهامت ، چون مانند عامه مردم است .
امانی : جمع امنیه : دروغ ، آرزوهای پیش خود ساخته . بمعنای تلاوت و قرائت
نیز می آید .
ویل : شروهلاکت ، اندوه و زاری ؛ کلمه ایست که چون مصیبت وهلاکت روی آرد و
راه نجاتی نباشد گفته میشود . مانند وای .
کسب : کاریسنکه برای جلب نفع یا دفع ضرر ، با جوارح انجام گیرد .
مس : مانند لمس : رسیدن بظاهر چیزی . درمعنای لمس احساس هم هست .
خطینه : گناه ، گمراهی ، انحراف از راه .

وَاذَلِقُوا الَّذِينَ آمَنُوا...: این هم نمونه‌ای از سخت دلی ، یا تحیر آنها است که
درمیان جمود به تقالید و عقاید قدیم و هدایت جدید متحیرند که نمی‌توانند از بندهای
این تقالید یکسره خود را برهانند و بحق بگردند . از سوی دیگر نگرانند از اینکه
هدایت جدید پیش‌رود و وضع قدیم را برهم ریزد و آنها عقب بمانند و دنباله‌رو شوند .
درمیان این تحیر اظهار ایمانشان بحسب برخورد با مؤمنین و از روی مصلحت الدینی
است : «واذالِقُوا...»

ولی کشش نفسانشان بسوی همان تقالید و اوضاع قدیم و همکیشانانشان بوده :
«واذا خلا بعضهم الی بعض .» این تحیر و جذب و انجذاب میان قدیم و جدید مخصوص توده
عوام آنها بوده اما پیشوایان و سران دینی آنها که آئین را وسیله قدرت و نفوذ و مقام
خود میدیدند دچار چنین تحیری نبودند و پیروان خود را از اظهار آنچه از دین میدانستند
به مسلمانان ، سرزنش می‌کردند : «اتحدثونهم بما فتح الله علیکم» . بنابراین ضمیر فاعل

- قالوا انا - راجع بگروه اول، و ضمیر - قالوا اتحاد ثنویم - بگروه دوم است. مقصود از
 - ما فتح الله - اگر فتح بمعنای گشودن باشد، احکام و شریعت است. اگر بمعنای حکم
 و دستور باشد مقصود عهدها و دستورات و پیشگوئیها میباشد. اینها منع و سرزنش پیروان
 خود را چنین توجیه می کردند که اگر مسلمانان از آنچه آنها میدانند آگاه شوند زبان
 احتجاجشان دراز خواهد شد: «لیحاجوکم به عند ربکم» در پیشگاه کتاب و حکم پروردگار،
 یا در قیامت .

این گفته قرآن از زبان یهود میرساند که آنان خدا و علم او را محدود میپنداشتند
 و او را عالم و محیط بیاطن و ظاهر همه موجودات نمی شناختند. و گمان می کردند فقط
 آنچه گفته و اظهار شود خداوند آگاه می گردد. این مغروران که بخیال خود درهای اسرار
 دین را تنها بروی خود گشوده میدیدند اظهار این اسرار را بمسلمانان از بی خردی و
 دور نیاندیشی می پنداشتند: «افلأ تعقلون» .

اولایعلمون ان الله يعلم ما یسرون وما یعلنون : چرا اینها عقل خود را در راه علم
 بکار نمیرند؟ تا بدانند که در پیشگاه علم خداوند پنهان و آشکار یکسان است. چون
 خداوند احاطه علمی به تحریفهای مزورانه ای که در کلامش کرده اند دارد . چون
 به نفاق و دورویی آنان با مسلمانان و آنچه از مسلمانان می خواهند پنهان دارند، آگاه
 است، در دنیا رسواشان خواهد کرد و در آخرت مؤاخذه شان خواهد نمود. و آنچه حجت
 برای مسلمانان است چه آشکارا کنند یا نکنند خداوند میداند. از اینرو، این آیه
 بایان احاطه علمی خداوند متضمن تهدید و نکوهش و رد بر آنها میباشد در باره تحریف
 و نفاق و کتمان و احتجاجی که در دو آیه گذشته آمده است. این هم یکنوع بلاغت در
 توسعه مقصود و تطبیق مخصوص قرآن است. آنگاه آنچه در باره عوام پیرو و پیشوایان
 منحرف در این آیه سر بسته آمده، در آیه بعد چگونگی فهم و رفتار هر يك از این دو دسته
 را نسبت به آئین جداگانه بیان مینماید :

ومنهم امیون... : این گروه درس ناخوانده که دارای اندیشه بچسبگانه و مانند
 طفل طفیلی مادرند کتاب را که دستورات زندگی و راه و روش و پیشرفت بسوی سعادت
 است (یا از کتاب بنا بتقدیر «من»)، جز غرور و یا فتنهها و آرزوهای نابجا نمی پندارند.

اینها با تعلیمات و تلقینات غرور انگیز گمان دارند که خود برگزیدگان خدا و قوم خود برتر از همه و در سرای آخرت مورد شفاعت پیمبران خود هستند. این مذمت از جهت امی بودن آنها نیست، از این جهت است که نه با هدایت کتاب بوظایف و مسؤولیت‌های خود پی برده‌اند و برهوز تربیت و مقاصد کتاب آشنا شده‌اند و نه از علمای ربانی پیروی و تقلید نموده‌اند. آیه بعد معرف مسؤولین این عامیان آرزو پیشه و گناهکاران بزرگ است.

اینگونه گرفتاری عامه به آرزوها و امیدها و افتخار بگذشتگان و آثار براننده آنان از آثار انحطاط و زبونی و ضعف قوای عقلی و جسمی ملتها است که اینگونه «امنیه» ها را یگانه وسیله سعادت دنیا و نجات آخرت خود می‌پندارند و بهمان دلخوش و ازقوانین عمومی زندگی غافل می‌گردند. تا آنجا که مسلمانان این آیات و تاریخ گذشتگان را می‌شنوند و از انطباق بخود غافل و تنها چشم بگذشتگان دارند. «از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که: شما مسلمانان راه و روش پیشینیان را واجب بوجوب و ذرع بذرع پیروی خواهید کرد».

این آیه اینگونه آرزوها و اندیشه‌های بی‌پایه را طرد کرده، و علمای بزرگ اسلام تحقیق و استدلال در اصول را بر همه و فروع را بر مستعدان واجب میدانند، در قرون اولی اسلام، عقیده را جز با برهان و عمل را جز از روایت و قرآن و تقلید را جز در فروع غیر منصوص آنهم از موثقین راویان نمی‌پذیرفتند. در صافی - در تفسیر این آیه حدیثی آمده که نظر آیه را در باره تقلید بجا و نابجا و شرح دامانی و انطباق آیه با عوام مسلمین و میزان شناسائی علمای حق و ناحق را مبین می‌سازد. مضمون حدیث اینست که مردی بحضرت صادق سلام الله علیه عرض کرد: عوام یهود از کتاب همان را میدانستند که از علمای خود شنیده بودند و راهی برای فهم دین جز شنیده‌ها نداشتند. پس چرا قرآن آنها را از این پیروی و تقلید سرزنش کرده؟ آیا عوام یهود مانند عوام ما نیستند که از علماء خود تقلید مینمایند؟ اگر برای آنها تقلید جایز نباشد برای مسلمانان نیز جایز نیست. آنحضرت فرمود: میان عوام و علماء آنها با ما از جهتی فرق و از جهتی یکسانی است. اما از آن جهت که ما نفدم هستند عامیان ما و آنها را از تقلید علماء سرزنش کرده. اما از جهت فرقی که دارند چنین نیست. آنشخص گفت: ای فرزند رسول خدا بیشتر بیان فرما! فرمود: عوام یهود علماء خود را بدروغ گوئی و حرام خوری و رشوه گیری و تغییر احکام بامید شفاعتها و ساخت و سازهای شناختند. چنان تمصباتی از آنها میدیدند که در اثر آن یکسره از آئین خود دست می‌کشیدند اگر بزیان کسی بود حق ویرا بدیگری میدادند که مستحق نبود و برای خاطر دوستان و طرفداران خود بدیگران ستم میکردند و مرتکب محرمات الهی میشدند. این عوام یهود

بحسب تشخیص قلبی خود چنین مردی را باید فاسق شناسند و گفته های آنان را از خدا و واسطه های بین خدا و خلق نمی بایست تصدیق نمایند . چون عوام یهود از این مردم تقلید کردند خداوند مذمتشان کرده که نبایستی گفته آنها را بپذیرند و عمل کنند . بر این عامیان واجب بود که خود در کار رسول خدا نظر میکردند . زیرا دلیلهای راستی او واضحتر از آن بود که پوشیده ماند و مشهورتر از آن بود که برای آنان واضح نشود . همچنین عوام امت ما چون فقهاء خود را بنسق هویدا ، و عصبیت خشك ، و تكالب «سکسگی» بر امور پست و جیفه دنیا و حرام آن شناختند ، و دیدند که آنها چون بزبان کسی تعصب ورزیدند از میانش میبرند و از هشتی می اندازند گرچه سزاوار آن باشد که کارش اصلاح شود ، و چون بسود کسی سر تعصب آیند بوی نیکی و دستگیری میکنند گرچه سزاوار خواری و اهانت باشد . پس ، از عوام کسیکه از اینگونه فقهاء پیروی نماید مانند همان عوام یهود است که خداوند مذمتشان کرده است . اما فقهاییکه نگهدار نفس و نگهبان دین ، مخالف هوی ، و فرمانبر امر مولای خود باشند ، بسود مردم عوام است که از وی تقلید و پیروی نمایند و این اوصاف جز بیعض فقهاء شیعه راست نمی آید ، چه از آنهایکه بر مرکب قبایح و فواحش بروش فاسقان فقهاء عامه سوارند از آنان از طرف ما گفته ای نپذیرید و هیچ ارزش و احترامی برای آنها نیست .

بعضی «امانی» را از «تمنی» بمعنای قرائت و تلاوت گرفته اند: از کتاب جز آنچه بر آنها قرائت شود خود چیزی نمیدانند ، یا : جز تلاوت و قرائت ظاهر نمیدانند (در این دو جهت نیز مسلمانان از همه پیشی گرفته اند). چون اندیشه ها و ذهنهای آنان رو به برهان و دلیل و نتایج یقینی پیش نمیرود ، و در بافته های آرزوها و وهم خود گرفتارند و تنها بتلاوت و قرائت دلخوشند ، پس پیوسته رو بگمان میروند: «وان هم الا یظنون» حمل فعل بر ذات و حصر می فهماند که هستی و وجود اینان جز گمان و وهم نیست ، چه آدمی اندیشه است: و ما بقی او جز رگ و ریشه نیست .

فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله : این آیه که به «ویل» مکرر آغاز و ختم شده: «ویل - مرگ، زبونی، کوتاهی و بریده شدن دست از هر خیر و دست آویز نجات» با «فاء تفریع» دلالت بر این دارد که انگیزنده آن غرورها «امانی» در نفوس امیون و نگاهداشتن آنان در میان گمان و وهم ، همان بافته ها و امید و آرزو انگیزی است که بنام آئین و کتاب خدا نوشته میشود و بی سوادان ساده دل را چشم و گوش بسته در میان اوهام و خیالاتی که با آئین و قوانین خدائی و برهان و دلیل سازگار

نیست نگه‌میدارد، این عامیان مورد سرزنش‌اند که چرا کتاب و دستورات و میزانهای آنرا در نظر نمی‌گیرند و چشم بسته تقلید می‌کنند، ولی بیشتر (یا همه) گناه بی‌خبری آنان بعهده‌کسانی است که خود را دانای به‌اسرار شریعت شناسانده و ساخته‌های بسود شهوات خود را بنام کتاب‌خدا مینمایانند، پس سبب آن غرورهای عامیانه این نوشته‌های راهزنانه از صراط مستقیم آئین است، نوشته‌هایی که بدست خود می‌نویسند: «باید بهم - این قید دوبار در این آیه تکرار شده» همان دستپاچی که سودجوئی و خودپرستی و عوام‌فریبی آنرا از آستین بیرون آورده و هوای گمراه‌کننده را بصورت نقش دین می‌نگارند. اگر بکار برنده دست‌نگارنده، اراده‌حق و اندیشه‌حق جوئی و فرمان مولی و برتر از دخالت‌هوا باشد همان دست‌خدا است و بحسب مفهوم مخالف این آیه، ویلی و بالی بر آن نیست، بلکه خطاء آن هم صواب است.

توصیف و تعریف ائمه‌هدی علیهم‌السلام از فقهاییکه بر عامه مردم پیروی آنها واجب است در حقیقت شرح مفهوم مخالف همین آیه می‌باشد که از قید «باید بهم» برمی‌آید. توصیف ائمه از چنین فقهاء بیشتر ناظر به تقوی و صیانت نفس و حفظ دین و سرپیچی از هوا و اطاعت امر مولی میباشد. از جهت تخصص علمی بیش از وصف، فقیه و راوی حدیث نیامده است: «اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه ومطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه.»

آناتکه از روی هوی و پیروی از شهوات و در برابر بهای دنیوی و بدست خود کتابی می‌نویسند و آنرا بنام خدا می‌باوراند صواب آنها هم خطاء و پیروی از آنان وبال عقول و اخلاق و مجتمع است. پس نفرین مرگ و تباهی و دست‌کوتاهی از هر خیر، بر آنها، از آنچه‌هایی است که خود مینویسند و از آنچه‌هاییست که کسب میکنند: «فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون.»

وقالوا ان تمسنا النار الا انا ما معدودة...: این نمونه ظاهر غرور و امانی عوام‌پهود درباره‌ی روز جزاء و پاداش اعمال نارواست که نتیجه‌ی آن کتابهای مزورانه غرور انگیز میباشد. یا خلاصه‌ای از اندیشه‌های بی‌پایه آنها است: این فریب خوردگان مغرور، آتش جزاء اعمال را برای همیشه بر خود و قبیله خود هر که باشند و هر چه بکنند حرام می‌پندارند: «لن، برای نفی ابد و همیشگی است، جز چند روزی انگشت شمار (باندازه همان چند

روز پرستش گوساله، یا هفت روز روزگار خلقت جهان). آنهم آتش در این چندروز آنان را مس میکند «پیوست بدنشان میرسد، شاید درد ورنجی هم بآنان نرساند!». این منتهای غرور و خودبینی و منشأ هر گناه و جنایت است، این اگر دروغ و افتراء و غرور نیست پس چیست؟ آیا عهد خصوصی یا عمومی از خدا و پیمبران گرفته‌اند: «قل اتخذتم عندالله عهداً فلن یخلفالله عهدہ؟» یا بخداوند چیزی را نسبت میدهند که نه از راه برهان و دلیل و نه از راه وحی و کتاب بآن علم یافتند: «ام تقولون علی الله ما لاتعلمون؟»

بلی من کسب سیئه واحاطت به خطیئته...: حرف «بلی» برای تصدیق و تثبیت این حقیقت و رفع آن توهم است. این آیه قانون عمومی جزاء و آثار عمل و راز خلود در دوزخ را با این بیان جامع و رسا اعلام فرموده: کسب سیئه که عمل جوارح ناشی از نیت و قصد است با تکرار و اصرار، آثار ثابتی در نفس میگذارد و بصورت حالت و عادت و ملکه در میآید تا آنجا که ضمیر و وجدان را فرا میگیرد و بر جوارح مسلط می‌شود و از محیط هدایت و توجه بحق بیرون می‌برد. پس از آن هر عمل گناه و شری بدون معارضه وجدانی آسان میگردد تا آنکه چنین مردمی دچار شرك و کفر معنوی می‌شوند (حساب کفر ظاهری و عنوانی با کفر معنوی جدا است). مورد آیه یهود، و مقصود کلی، و شامل همه است گرچه بظاهر موحد و مسلم باشند.

در تفسیر امام علیه السلام چنین آمده: «سیئه محیطه آنستکه شخص گناه پیشه را از آئین خدائی یکسره بیرون برد و از ولایت خدایش برکنار دارد، و از خشم خدا مأموش بدارد - این همان شرك بخدا و کفر به محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی و خلفاء معصومین است.»

بعضی از محققین حکماء و متکلمین اسلامی خلود در جهنم را با اصول مسلمة عقلی ناسازگار میدانند. بعضی خلود را مخصوص مشرکین دانسته‌اند. معتزله اهل کبایر را نیز می‌مخند میدانند.

این گروه از محققین اسلامی گویند: خلقت جهان از مبدء خیر و روبرخیر و کمال و صلاح است و آدمی که مستعد و کوشای بسوی کمال و سرشت فطرتش بر خیر می‌باشد در جهنم که محیطی دور از حق و خیر است، برای همیشه نمی‌باید زیرا دوری از خیر و حق قسریست و قسر پایدار و ابدی نیست. و آثار گناه عرضی است و عرض زود بادیرزائل میگردد. و نیز ابدیت در دوزخ با وسعت رحمت و

شمول آن سازگار نیست، و همچنین عذاب نامحدود در برابر گناه محدود مخالف عدل است. روی این موازین و اصول که نزد این محققین مسلم است، آیاتی را که دلالت بر خلود و ابدیت در عذاب دارد بمعنای زمانهای طولانی دانسته‌اند. آنها از این حقیقت غافلند که: گرچه در بیشتر نفوس استعداد خیر و کمال غالب است ولی در آغاز فطرت همه نفوس در سرحد میان خیر و شر و کمال و نقص قرار گرفته‌اند. این قابلیت به سبب اختیار و کسب در هر جهتی فعلیت مییابد. چون خوبیها و ملکات میراثی و اکتسابی و خصلت‌های حیوانی بر نفوس غالب آمد، صورت فطری و باطنی را یکسره دگرگون مینماید و آنرا از محیط جاذبه خیر و رحمت بیرون می‌برد، آنگاه آن صورت و محیطی که با اختیار و کسب فرا آورده و فراهم ساخته برای شخص طبیعی می‌گردد و دیگر بقاء در این محیط قسری نخواهد بود که دوام نیابد. و نیز آثار اعراض در نفوس قابل چون بصورت جوهری در آمدند زائل نمی‌شود. و مانند حیوان یا پست‌تر از آن، خود فاقد استعداد فرا گرفتن رحمت می‌گردند. از این رو مانند هر موجود فاقد استعداد مشمول رحمت واسعه نمی‌شوند و همانسان که حیوان محکوم غرائز است این گروه برای همیشه محکوم خوبیهای اکتسابی خود هستند و محیط عذاب محیط خوی گرفته طبیعی آنها می‌شود چنانکه در دنیا این طبیعت ثانوی و انقلاب نفسانی در محدودی از نفوس مشهود است. « این مضمون در احادیث آمده: که جهنمیان چون بیاد خدا آیند یا ذره‌ای از محبت خیر در قلبشان باشد سرانجام نجات می‌یابند.

بنابر این مطابق آیات صریح قرآن حکیم خلود در عذاب با اصول خلقت و خیر و کمال و رحمت و عدل ناسازگار نیست و موافق قوانین و نوامیس آفرینش و سرشت اثر پذیر آدمی و تکامل نفوس در جهتی است که هر کس خود اختیار کرده، آن نفوسی که با اختیار و پیوسته کسب «سیئه» کرده و آنرا کمال هستی خود تشخیص داده، آثار مکسبات لازم لاینفک و مصاحب ذاتی آنان شده و خود با کسب «سیئه»، «سیئی» شده‌اند. چون لازم سیئات یا صور باطنی آن آتش و جهنم است که با آن ملازم و مصاحب و در آن جاودانند: «اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون».

مقابل با اینها نفوس درخشان ایمانی و کوشای در راه عمل صالحند که: «اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون». در میان این دو گروه که بیشتر نفوسند نه از آغاز یکسره مجذوب و رهسپار بهشت‌اند و نه برای همیشه مخد و رو بد جهنم‌اند. این دو آیه مانند آیه «ان الذین آمنوا...» بیان قانون عمومی و کلی کسب و عمل و نتایج و آثار باقی آن است.



وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا
 اللَّهَ ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
 وَالسَّكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
 وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ
 مُّعْرِضُونَ ﴿١٥٠﴾

بیاد آورید آنگاه که از فرزندان اسرائیل
 پیمان استواری گرفتیم: جز خدای را نباید
 پرستید و بپدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و
 درماندگان احسان کنید و بسود مردم نیکی
 گوئید و نماز را پیادارید و زکات دهید .
 پس جز اندکی از شما همه در حال سرپیچی،
 از آن روی گردانید .

وَإِذَا أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا
 تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ
 تُشَاهِدُونَ ﴿١٥١﴾

و بیاد آرید آن زمان را که از شما پیمان استوار
 گرفتیم: که خونهای خود را رایگان نریزید
 و خود را از خانه و زندگی خود بیرون
 مرانید، سپس شما اقرار کردید و گواهی
 دادید .

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا
 مِّنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ
 وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتِوكُمُ اسْرَىٰ تَفْدُوهُمْ وَهُوَ
 مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ
 الْكِتَابِ وَتُكْفَرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ
 ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
 يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا
 تَعْمَلُونَ ﴿١٥٢﴾

پس همین شماها خود را میکشید و گروهی
 از خود را از خانه و کاشانه شان بیرون
 می راندید، و برشت رفتاری و ستمگری نسبت
 بانها همدست و پشتیبان هم بودید، و حال
 آنکه اگر آنها را بحال اسیری بیاورند
 برای آزادیشان فدیسه می دهید؟ با آنکه
 همان بیرون راندن آنان بر شما حرام بود،
 آیا ببخشی از کتاب ایمان می آورید و
 ببخشی کافر می شوید؟ پس پاداش کسی که
 چنین کند چیست؟ جز خواری در دنیا،
 و روز قیامت بسوی سختترین عذاب رانده
 می گردند، و خداوند هیچ غافل نیست از
 آنچه بجا می آورید .

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۗ فَلَا
 يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ ۗ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٥٣﴾

اینها کسانی اند که زندگی دنیا را بپهای
 آخرت خریدند، پس نه از آنها عذاب کاسته
 گردد و نه یاری می شوند .

شرح لغات :

لا تعبدون : نفی بمعنای نهی است . گویند چون خبر از عدم وقوع است از نهی مؤکد تر میباشد .

القربی : بمعنای مصدری : نزدیکی ، خویشاوندی . و بمعنای وصف تفضیلی : نزدیکتر .
الیتامی : جمع یتیم و یتیمه . از یتیم : ناتوانی ، کوتاهی در کار ، سستی ، برکناری ، بی‌پدری پیش از رشد . یتیم : انسان بی‌پدر و حیوان بی‌مادر .

المساکین : جمع مسکین : بینوا ، ازسکون : گویاتهی دستی او را از حرکت بازداشته .
حسنا : صفت قولا : گفتاریست که اثر نیکو کند و رهنمائی و ارشاد نماید . مانند حسنی .
بفتح حاء و سین هم قرائت شده .

تولیتهم : از تولی : کار را بدست گرفت ، فلانی را بولایت و سرپرستی گرفت ، از چیزی روی گرداند .

معرضون : از اعراض : یکسره روی گرداندن چنانکه دیگر برنگردد .
لائسکون : از سفک : ریختن ، به‌دردادن ، درموازدی گفته می‌شود که خون یا آب رایگان و بیجهت ریخته شود .

انفس : جمع نفس : حقیقت ، هستی . گویند از نفاست است : با ارزشی و بهاداری .
چه نفس آدمی با ارزشتر از هر چیز است .

دیار : جمع دار : محل سکونت و قرار .

اقررتم : از اقرار ، اعتراف قولی یا عملی .

تظاهرون : مخفف تظاهرون . از ظهر : پشت - پشت پشت دادن ، همکاری کردن ، آشکارا بپا خاستن (تظاهر) .

اتم : کارزشت سرزنش آمیز .

عدوان : از حد تجاوز کردن ، ستم‌پیشگی .

اساری : جمع اسیر . مانند کسالی آمده ، از جهت شباهت بان در و اماندگی ، و گرنه جمع اسیر ، اسری است مانند فعلیل و فعلی . بدینجهت بعضی « اسری » قرائت کرده‌اند . اسیر از اساره : بندچرمی . ترجمه فارسی اسیر ، بندی است .

تفادوهم : از تفادی : مالی دادن و اسیر را بازگرفتن . فدیة مالی است که برای آزادی اسیر میدهند .

خزی : زبونی ، رسوا و شرم‌آور ، دچار و گرفتار شدن .

و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل : پس از بیان آن نعمت‌ها که بر یهود ارزانی فرمود و آن انحرافها و جمودهای عقیده‌ای و فکری و نفسانی که بر آنان چیره شد . و آن میزانهای جامع حق و صواب . و آن دستورات حکیمانه برای رهائی از شرك و غرور و تأسیس‌ملتی پایدار و درستکار . و آنگونه نمایاندن عاقبت شکستن عهد و پیمان . آنگاه تنبیه

مسلمانان که با این غرورها و خودبینی و خودپسندی که یهود دارند، نباید چشم امید بایمان قلبی آنان بدعوت اسلام و صفاء قلبشان بامسلمانان و وفائشان بعهده و پیمان داشته باشند. و همچنین بیان کج اندیشی عوام و کج روی خواص آنان، و بیان قانون عمومی گرفتاری بعباد و سرنگاری از عقاب ابدی.

پس از این مسائل، اکنون دستور جامع آئین خدائی را درباره عقیده و عمل و ربط افراد و طبقات بیان مینماید. قرآن در اینگونه موارد روی خطاب را از یهود برمیگرداند که گویا با آن روشهای ناشایست شایستگی خطاب را از دست داده اند و از آنها همین خبر میدهد. آن میثاقی را که سر بسته یادآوری نمود: «واذاخذنا میثاقکم...» اکنون تفصیل میدهد. گویا آن تذکرات و دستورات برای آماده ساختن نفوس برای چنین تحول عقیده‌ای و اجتماعی است تا یکسره روی انسانی از پرستش و توجه بغير مبدء مطلق بسوی او برگردد و از همین پیوستگی باطنی با حق، افراد و طبقات با هم پیوندند و نظام مجتمع بشری مانند نظام عمومی کیتی شود: آن نظام جهانی که پیوسته بامبدء قدرت است و با افاضه جواذب و نور و حرارت همدگر را برپا و فعال میدارند. زیرا رابطه معنوی ایمان بخدا و احسان بخلق در نظام زندگی بشری، صورت کاملتر همان رابطه جذب و انجذاب و گیرنده و دهنده کرات و ذرات است و احسان و رحمت همان شعاع ایمان مستقیم و خالص میباشد که خانواده را چون منظومه کوچک اجتماع با هم محکم میدارد.

و بالوالدین احسانا. : پس از حق خداوند حق تربیت و سرپرستی والدین است که مکمل کار آفرینش می باشد، احسان و رحمتی که از مبدء رحمت در قلوب والدین میجوشد آنها را مستخر اولاد خود میگرداند بدینجهت احسان به اولاد در این میثاق نیامده، چون با دیدن روی اولاد، روی احسان بسوی پرورش اولاد می گردد و از والدین که رو بناتوانی می روند و از محیط زندگی دور میشوند برمیگردد. لذا احسان به آنان که منشأ احسان و ریشه تکوین خاندان «ذی القربی» هستند باقرار میثاق تحکیم شده و چون رابطه احسان بخویشان و دیگران فرع احسان به والدین است: «احساناً» بوالدین چسبیده و نسبت بدیگران با او عطف آمده است. این شعاع احسان و عاطفه رحمت از دو

جهت والدین و اولاد، باید خویشان نزدیک و نزدیکتر را از هر جانب با هم پیوندند، سپس از این کانون جذب و انجذاب باشعاع طولانی تر شامل یتیمان بی سرپرست و واماندگان گردد: «وزی القربی والیتامی والمساکین» .

یتیم بی سرپرست و برکنار شده از کانون مهر خانواده و عواطف پدری اگر سایه احسان افراد و خانواده ها از او سرپرستی نکند و عواطف و نیک اندیشی را که مهر و محبت پدر و مادر اندک اندک در قلب او باید بیدار و سرشار نماید اگر بجای پدر و مادر جامعه در وی بیدار نکند، عضوی عاقل و باطل و بدبین و خصم مردم می گردد و همیشه در پی فرصت است تا عقده و کینه درونی خود را به صورتی بگشاید و حق ضایع شده خود را با خصومت و دشمنی بازستاند. افراد جنایت پیشه و بیرحم از همین بی پدر و مادرها هستند که اگر دارای قدرتی شوند مردم یا جهانی را بخاک و خون میکشند. تاریخ نشان میدهد که خونخواران بیشتر از رانده شدگان از محیط عواطف بوده اند. مساکین که واماندگان امتند اگر دیگران بارشان را بار نکنند و از سکونت نجاتشان ندهند و با کاروان مجتمع براهشان نیاندازند دیگر طبقات را وامانده و فلج میکنند و منشأ اختلال نظم و مانع پیشروی دیگران می شوند.

کلمه احسان جامع حقوق طبیعی است که خداوند بعهده فطرت در نهاد آدمی قرارداد و باوثیقه دستور و تشریح، بر آن میثاق گرفته. و همین رشته های رابطه محکم حق عملی و مربوط به هسته نخستین اجتماع است که والدین و اقارب، آنگاه یتیم و مسکین باشد.

پس از میثاق یکتا پرستی و احسان، میثاق باعامه مردم است: «قولوا للناس حسناً» که از کانونهای عبادت خداوند و احسان به خانواده باشعاع وسیعتری، باید خیر و صلاح بدیگران رسد.

کسانیکه عامل با احسانند باید حسن را درک کنند و خود متصف بآن باشند زیرا احسان با حسن همان بقدرالف زائد فرق دارد، که آن رساندن نیکی و این انصاف و ظهور و بروز آن است. نخست اشخاص باید حسن را بفهمند و بآن روی آرند، تا خود اهل احسان گردند. باگسترش احسان میتوان محیط زمین را مدرسه تعلیم عمومی درک خیر و صلاح آنگاه عمل بآن گردانند. بیان خیر و صلاح: «قولوا للناس حسناً» هم، عهد فطری است زیرا محرك فطرت، آدمی را و امیدارد آنچه خود درک میکند.

بتجربه آموخته بدیگران بیاموزد و از سکوت و نگفتن خیر احساس فشار و ناراحتی میکند. گرچه گفتن دچار رنجش نماید. تا آنجا که گاهی گفتن حق از اختیار و اراده هم خارج می‌شود. بسا از زبان مردم بدکار هم گفتار حسن و راهنمایی بخیر و بدگوئی از بدی بیرون می‌جهد. و هم عهد تشریحی است، پس در حقیقت عهد فطری است که با وثیقه تشریح تحکیم شده.

چون رابطه عبادت و احسان نزدیک و دور را بهم پیوست چنین مردمی میتوانند همه در صف واحدی در آیند و همه در یک جهت و یک روی روی بخدای آرند و اقامه صلوة نمایند و تحولی از توجه به رانز حیوانی بسوی خدا و مبادی انسانی پدید آرند و دستشان بمنابع طبیعی باز شود و زکات دهند.

امر باین میثاقها و بیان هر یک بحسب اهمیت مختلف آمده است: میثاق عبادت که اساس و ریشه است بصورت خبر محقق الوقوع «لا تعبدون الا الله». آنگاه احسان بوالدین و دیگران به آن ضمیمه شده: «و بالوالدین احساناً...». سپس گفتار نیک و اقامه صلوة و ایتاء زکاة بترتیب بصورت امر بیان شده: «واقیموا الصلوة...». چنانکه شایسته اعجاز قرآنی است.

چون این عهد و میثاق از یهود است از اقامه صلوة و ایتاء زکوة بصورت و حدود مخصوصی نباید مقصود باشد. روح اقامه صلوة اجتماع و اخلاص در نیت و توجه بخداوند. و حقیقت زکاة قدر معینی از ثمرات و بهره‌های تولیدی و طبیعی است. چنانکه در تورات آمده.

این دستورات ریشه‌ها و رشته‌های آئین خدائی است و دیگر دستورات فروع و ناشی از آن میباشد؛ هدف آئین‌های الهی چنین تحول و پدیده فکری و اجتماعی است که گذشتگان از پیمبران زمینه عقیده‌ای و نفسانی آنرا فراهم ساخته و پی‌ریزی آنرا نموده‌اند و در شریعت موسی بصورت دستور و میثاق در آمده و در دوره تکامل خاتمیت بصورت کامل و محقق ظاهر گشته است.

سائق نیازمندی آدمی را اجتماعی ساخته و پیوستگی بادیگران و زندگی شهر بگری تمدن را طبیعی او گردانده، همین طبیعت عقل و اخلاق را پیش برده و نیازمندیها را بیشتر و پهن‌تر گردانده، اگر اجتماع و تمدن تنها بر پایه نیازمندیها و اقتصاد پیاگردد خود را نفی میکند چون توسعه اقتصاد منشأ تصادم و ظهور طغیانات بصورت‌های

گوناگون وجدائی آنها می شود و با شکاف طبقات جبهه های جنگ سرد و گرم را هرچه بیشتر حاد مینماید و در نتیجه آن ، پیکر تمدن و اجتماعها فرو می ریزد ، برای بقا و تمدن و تأیید تکامل باید چنین تحولی در مسیر تاریخ پیش آید تا عبادت و توجه بفرح حق ، بحق برگردد و جلب نفع و تأمین لذات فردی و طبقاتی بتواند و احسان و اقامه حقوق تبدیل یابد با این تحول معنوی و اجتماعی تمدن و اجتماع محکم و پایبرجا و رو به پیشرفت خواهد گردید .

بنی اسرائیل استعداد نگهداری این اصول و صورت چنین اجتماعی را نداشتند ، پس از چندی که با سرپرستی پیمبران و اجراء دستور پیا ماند جاذبه نفسیات و غرائز آنها را بعقب برگرداند و با تأویلات و تحریفات آنرا رها کرده و یکسره از آن روی گردانند: «ثم تولیتنا الاقلیاء منکم وانتم معرضون» . جز اندکی از آنها که کافی برای پیاداشتن چنین مجتمع عالی و عادل الهی نبودند . «تولی» اعم از اعراض است زیرا میشود از خیری روی گرداند ولی برای همیشه از آن معرض نبود .

و اذ اخذنا میثاقکم لاتسفکون دمائکم ولاتخرجون انفسکم من ديارکم : میثاق آیه قبل ، پدید آورنده پیکر اجتماعیست که اعضاء و جوارح و قوای ادراکی آن فرمانبر اراده خداوند شوند و تنها در برابر وی خضوع کنند و در رگهای اعضاء آن روح احسان و خیر و تعاون عمومی جریان یابد تا همه یکدگر را زنده و پیادارند .

این میثاق مکمل و نتیجه چنین جسم زنده اجتماعی است که خون هر فردی خون همه گردیده و در قلب و رگهای همگان جاریست و همه اعضاء آن حیات میبخشد . پس اگر خون فردی ریخته شود خون همه ریخته شده: «لاتسفکون دمائکم» . با این ترکیب اجتماعی نفس هر فردی پیوسته و متحد با نفوس دیگران میشود و اگر نفسی محروم و رانده شد گویا همه محروم و رانده و ضایع شده اند: «ولاتخرجون انفسکم...» .

این قرآنیست که نفوس را متوجه چنین جسم زنده و ترکیب اجتماعی مینماید و اینگونه شعور همبستگی و تعاون را بیدار میکند .

بنی اسرائیل بر اساس این مواثیق برای چندی استقرار یافتند و آثار و برکات این ترکیب اجتماعی و وحدت و نگهبانی نفوس را خود مشاهده کردند: «ثم اقررتم و انتم تشهدون» = بر این پیمانها مستقر شدند و بان اقرار آوردند و خود گواهی دادند، اگر

مقصود مشاهده باشد مفعول مقدری مانند آثار و نتایج دارد .
 پس از این مواثیق و اقرار و شهود دیری نپائید که از میان طبقات و اسباط آنها
 اختلافاتی که ناشی از تعصب‌های قبیله‌ای و شهوات و کینه‌توزیها بود آشکار گردید . هر
 گروهی که قدرت و سلطه می‌یافت نسبت بگروه دیگر هر گونه ستم روا می‌داشت ، بعضی
 را بناحق می‌کشتند و بعضی را از شهر و خانه‌اش آواره می‌کردند : «ثم انتم هؤلاء تقتلون
 انفسکم...» تأکید «هؤلاء» - اشاره سرزنش آمیز بهمان کسانیست که خود مفر و شاهدان
 پیمانها بودند ، و هر گروهی بادهسته‌بندی و حزب‌سازی ناشی از تجاوز بحقوق و برتری-
 جوئی و ستم‌پیشگی بر گروه دیگر می‌تاختند :

تظاهرون علیهم بالاثم والعدوان:

بنی اسرائیل پس از سلیمان - ۹۷۴ پیش از میلاد - دو گروه شدند ، ده سبط گروه
 شمالی و دو سبط گروه جنوبی گشته و از هم جدا شدند و در برابر هم بستیزه برخاستند .
 هر گروهی برای خود از کشورهای همسایه پشتیبان می‌گرفت و بکشتن و غارت بردن
 و بیرون راندن مردم خود پرداخت . در اثر این اختلافات و پشتیبانی از ملل بتد
 پرست و پیوستگی و خویشاوندی با آنان - مانند فینیقیها و مصریها ، عقاید و سنن
 آنها در میان یهود شایع گردید و عهود و نوامیس تورات فراموش شد ، همینکه
 معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید از هر سو مورد هجوم ملل دیگر
 واقع شدند و بیندگی بیگانگان درآمدند ؛ چنانکه در برابر قدرت «نینوا» پادشاه
 اسرائیل ناچار از فرعون مصر کمک خواست ، در نتیجه آن «سارگن دوم» با سپاهش
 ۸۲۲ ق م - ب فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و ده سبط
 بنی اسرائیل را با سارت با خود برد . بخت النصر (نبوکدنصر) - ۵۶۸ ق م - بر
 اورشلیم یورش برد و آنرا خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و ۷۰ هزار از یهود
 را به بابل برد تا پس از ۷۰ سال کورش پادشاه ایران آنها را آزاد ساخت و این
 کپسولهای دسیسه و خودخواهی و نفع‌پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور
 متفرق نمود ا

اینها باریختن خون هر فرد و گروهی از خود و بیرون راندن آنان ، خود احساس
 میکردند که خون جسم اجتماعی خود را میریزند و اعضاء خود را ناقص می‌کنند و امت
 خود را رو بضعف و نیستی می‌برند زیرا همین کسانی را که می‌کشتند و طرد می‌کردند اگر
 بیگانگان با سیری می‌بردند برای رهائی آنان بهر قیمتی بود فدییه میدادند :
 وان یاتوکم اساری تفادوهم... ولی خود احترام و حرمت آئین را درباره آنها

رعایت نمی‌کردند و آنها را بخواری بیرونشان میراندند و این حرام قانونی و فطری را مرتکب میشدند: «و هو محرم علیکم اخراجهم» .

بحسب بعضی از روایات- این آیه «ثم انتم هؤلاء» اشاره و پیشگوئی از رفتار است که مسلمانان با خاندان پیمبر و سیدالشهداء حسین بن علی (ع) و اباذر غفاری کردند . چنانکه رسول اکرم (ص) فرمود: «شما مسلمانان رفتار پیشینیان را در پیش خواهید گرفت» . مسلمانان هم پس از چندی آن رشته وحدت و تعاون و موافق الهی را رها کردند. تمسبها و شهوات و موارد جاهلیت بر توحید و تعالیم اسلامی چیره شد و در نتیجه اختلافات و جنگهای داخلی حکومت و سلطنت استبدادی در چهره اسلام آشکار گردید ، در اثر آن مردان حقی که ملجأ و پناه فکری و لنگر و سنگر امت اسلام بودند مانند اباذر و سیدالشهداء و کسان و اصحابش بدست همین مسلمانان تبعید و کشته شدند ، همان عالیقدر مردانیکه اگر بیگانگان رومی یا بت پرستها آنها را باسارت می بردند مسلمانان پیامیخواستند و برای آزادیشان از جان و مال دریغ نمیداشتند !!

همینکه رشته ارتباط موافق بریده و این دستورات بپا دارنده امت توحیدی تعطیل گردید تنها از دین اعمال فردی و تشریفات و اوراد میماند و آن قدرت و نیروی اجتماعی و همبستگی از میان میرود ، اینجاست که بر اینگونه دین مسخ شده با نظر تعجب آمیخته با سرزنش و تأثر باید نگریست : «افتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض»؟! آیا دستورات فردی را بجان و دل می پذیرید و بآن رفتار می کنید ولی دستورات عمومی و موافق حیات بخش را نادیده می گیرید و ترک مینمائید؟ آیا برای اسیران خود فدیة میدهید و همانها را بدست خود می کشید و بیرون می رانید؟ از نظر قرآن تعطیل و عمل نکردن باینگونه دستورات کفر است : «و تکفرون ببعض» .

آنکاه عاقبت این روش را بعنوان قانون عمومی مورد استفهام قرار داده زیرا ذهن فطری و تجربه و تحقیق اجتماعی میتواند جوابگوئی آن باشد: «فما جزاء من یفعل ذلک منکم؟» . جواب آنرا علم و تجربه میدهد. هر ملتی که رشته وحدت و تعاونشان گسیخته شد زبون میگرددند و ملتی که رابطه آنها توحید و موافق دینی باشد چون نگهبان آن نشدند روابط دیگر که از آن عبور کرده اند و پست تر از آنست نمی تواند آنها را باهم پیوندد و بر پا بدارد بدینجهت یکسره ، و بسقوط اجتماعی و زبونی می روند:

الاخزي في الحياة الدنيا : سبب اصلی سقوط و ذلت بنی اسرائیل و مسلمانان همین است، تاکی عبرت گیرند ؟

عاقبت این زبونی بهمین دنیا پایان نمی یابد. عاقبت نهائی شوم و خطرناک این زبونی را جدای از جواب آن استفهام، تنها خداوند باید خبر دهد: «و یوم القيامة یردون الی اشد العذاب» معلوم می شود زبونی در دنیا مربوط با سختترین عذاب در آخرت و نهایت مسیر انسان است. آن روزی که بواطن آشکارا می گردد و نفوس با اتکاء به ملکات و اعمال قیام می نمایند: «یوم القيمة». چون خاری موجب اختلال قوای نفسانی و ازمیان رفتن فضائل است و هر گناهی که منشأ عذاب باشد موجب ذلت و محکومیت نفس در برابر شهوات و ازمیان رفتن شخصیت می شود. پس مردم زبون باید دچار سختترین عذاب شوند: «ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته - آل عمران» .

چون افراد و ملل زبون نمیتوانند بحق و وظیفه قیام نمایند و از کسب فضائل محرومند و زیر لگد ستمکاران نفسیات و حقوقشان پایمال می شود، روز قیامت هم زیر پای دیگر جهنمیان و در پست ترین درجات دوزخ خواهند بود: «و یوم القيمة یردون الی اشد العذاب». خاری خلل درونی آرد، بیدادگری زبونی آرد.

این عاقبت و پایان زندگی خاری از نظر حقیقت و واقع است. آنها که سببیت و علیت مقدمات را برای نتایج درک نمی کنند، از اراده حکیمانهای که موجود و نگهبان این روابط است غافلند ولی آن خداوند حکیم بصیر غافل نیست: «وما الله بغافل عما تعملون» .

اولئك الذين اشتروا الحياة الدنيا بالآخرة : اینها به اراده و اختیار خود این زندگی ذلت بار و جانسوز و عذاب انگیز را بزندگی برتر عزت انگیز و بهشت دل آویز تبدیل کردند پس چگونه می شود که عذاب از آنها برداشته یا تخفیف یابد و کسی بیاریشان برخیزد :

فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینعرون .

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ
وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَ وَآتَيْنَاهُ رُوحَ الْقُدُسِ
أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَنْكَبْتُمْ
فَفَرِّقُوا كَذِبًا وَّفَرِّقًا تَقْتُلُونَ ﴿۲۰﴾

ما همانا بموسی کتاب دادیم، همی بعد از او
در پیروش، آن پیمبران را آوردیم و عیسی
فرزند مریم را بیثبات دادیم، و بروح القدس
تأییدش کردیم، پس هر گاه پیمبری بسوی
شما آمد و آنچه با خود آورد موافق هواهای
نفس شما نبود، خود را برتر گرفتید؟
پس گروهی را تکذیب کردید و گروهی
را میکشید؟

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا
مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۱﴾

و گویند: قلوب ما بسته (یا در پوششی) است،
چنین نیست، بلکه بسبب کفرشان خداوند
دورشان داشته پس اندکی هستند که ایمان
می آورند، (یا اندکیست آنچه بآن ایمان
می آورند.)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ
وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا
فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى
الْكَافِرِينَ ﴿۲۲﴾

و چون از پیشگاه خداوند کتابی بسوی آنان
آمد که تصدیق کننده آنچه را در بردارند
هست، و حال آنکه پیش از آن، آنها بر کفر-
پیشگان، بآن پیروزی می جستند، پس
همینکه آمد بسوی آنها آنچه شناخته بودند
بآن کافر شدند پس لعنت خدای بر کافران باد!

يَسَا أَسْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
بَقِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ
عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
مُهِينٌ ﴿۲۳﴾

چه بدون آنچه است آنچه نفوس خود را بپهای
آن فروختند که کافر شدند بآنچه خداوند
فرو فرستاده، کفری از روی حسد و کینه. از
اینکه خداوند از فضل خود بر هر که از بندگانش
خواهد فرو میفرستد، پس بخشمی روی
خشمی دچار گشتند، و برای کافران عذاب
خوار کننده ایست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا
أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَنَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ
مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ
مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۲۴﴾

چون بآنها گفته شود بآنچه خداوند نازل
کرده ایمان آرید، گویند بآنچه بر ما نازل
شده ایمان می آوریم، و به ماوراء آن کفر
می ورزند با آنکه آن حق و تصدیق کننده
چیزیست که در بردارند، بگو: اگر راستی
مؤمن بودید پس چرا پیمبران خدا را پیش
از این می کشتید!

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ قَوْمِي بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَتَمَّتْ الْغُلَّ
مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥٠﴾

همانا موسی با بینات بسوی شما آمد چندی
پس از او گوساله را پرستش گرفتید در حالی
که ستمکار بودید .

لغات و کلمات :

ولقد : لام سوگند و قد تحقیق ، لزوم اتیان کتاب را میرساند .
الکتاب : مجموعه قوانین و دستورات ، از این جهت که بر مردم واجب و ثابت شده ،
یا آنکه بر قلوب پیمبران نقش بسته .
قفیناه : پی در پی و در قفاه او در آوردیم . از قفاء : پشت سر ، اثر پا .
البینات : جمع بینه : برهان روشن ، ممیز حق و باطل ، از بین ، : فاصله وجدائی .
ایدنا : قدرت دادیم و پابرجایش نمودیم . از اید و آد (فعل ماضی ، مانند ، دیم و
دام) : سخت و نیرومند شد . ید - از همین ماده است .
روح : مبداء و مایه زندگی ، اثر و قدرت .
تهوی : از هوی - مقصود - خواهشها و جنبشهای نفسانی .
غلاف : بسکون لام جمع اغلاف . (مانند حمر ، جمع احمر) : آنچه در پوشش و جلد است ،
کسی که ختنه نشده ، دلپیکه نمیفهمد و درک نمی کند . بضم لام هم قرائت شده که جمع غلاف
باشد (مانند ، مثل جمع مثال) : پوشش و جلدی که پوشاند .
لعن : راندن و دور داشتن .
بفی : سرپیچی از حق ، ستم ، کینه توزی ، پی جوئی .
مهمین : پست و زبردست و خوار کننده . اسم فاعل از اهانة .

ولقد آتینا موسی الکتاب : کتاب مجموعه دستورات و قوانین یا اصول ثابت آنست
که مانند قوانین کلی جهان غیر متغیر می باشد .
عهد و میثاقی که در آیات گذشته سر بسته بآن اشاره شد : «الذین ینقضون عهد الله
من بعد میثاقه» «واذ اخذنا میثاقکم» باید راجع بهمین کتاب باشد که در آیه پیشین
بتفصیل آنرا بیان فرمود .

کتاب که اصول و فروع آن مورد این مواثیق است همان ظهور تشریحی اراده
خداوند می باشد که تحقق و اجراء آن پیادارنده عالیترین نظام اجتماعی انسانی است .
موجد وحدت و حافظ ترکیب چنین نظامی عبادت خداوند و خضوع در برابر قوانین او
می باشد . دیگر صور اجتماعی و ترکیبات آن طریق و مقدمه این ترکیب الهی است .

چنانکه ترکیبات و صور معدنی و نباتی و حیوانی در طرق تکامل بسوی صورت انسانی واقع شده .

پیامبران پیش از موسی بآن نظام عالی الهی دعوت می کردند و نفوسی را برای آن آماده می ساختند. و پیامبران پس از موسی به تحکیم و تحقق بخشیدن و اجراء آن می کوشیدند:

وقفینا من بعده بالرسول...

در فاصله میان موسی و عیسی این اصول و نظامات زیر پرده غرور باوهم و تشریفات پنهان گردید و آئین موسی از نظرها دور شد تا آنکه عیسی که خود و رفتار و گفتارش نمایاننده و مبین «بینه» حق بود آشکار گردید و در برابر سرسختی یهود و غرور و اوها مپراسخ در نفوس آنان، خداوند او را بوسیله روح القدس تأیید کرد .

نسبت دادن عیسی بمریم گویا اشاره ای بغلبه ملکوت در او و سر ظهور بینات از او است. روح القدس مبدء و نیروئی برتر از آمیختگی بطبیعت و الهام بخش علم و هدایت و برتر آورنده نفوس مستعد، از آلودگی و پیش برنده عقول عالیه بسوی کمال است. میشود که روح القدس در اینجا مرتبه عالی کمال روحی عیسی باشد، که مراتب پست و ارواح دیگر مانند روح الشهوة و روح الغضب و... در ضبط آن درمی آید و روح التقوی و روح الایمان و روح العصمة بآن تأیید می شوند. این روح قدس چون مرتبه عالی نفسانی است آئینه انعکاس شعاع وحی آن مبدء بیرونی و تأیید شونده از آنست و خود تأیید کننده و ضابط و مکمل قوای نفسانی میباشد. پس نسبت تأیید بهر یک نسبت بدیگری است .

تأیید بروح القدس از امتیازات مسیح و طوری از تکامل نبوت است و نیز میرساند که مسیح نه عین روح القدس و نه در عرض آن بوده (چنانکه مسیحیان می پندارند) و نه ملازم و مصاحب با آن بوده که دوره کمال نهائی نبوت و سرخاتمیت است :

« قل نزله روح القدس - نزل به الروح الامین - علمه شدید القوی . »

این آیه با تعبیرات و اشاراتش دوره های تکامل نبوت و وحدت هدف و پیوستگی آنرا می نمایاند. پایان آیه در ضمن خطاب به یهود سبب مخالفت با پیامبران و سرپیچی

۱ - این تعبیرات و اصطلاحات در روایات از ائمه طاهرین علیهم السلام رسیده است .

از دعوت آنان رایان می‌کند: «افکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم» هواهای نفس که از غرائز و شهوات برمیخیزد پیوسته با احکام و دستورات آئین معارض می‌باشد زیرا آئین خدائی همی خواهد که قانون و خیر کلی بر طغیان هواها، و حق بینی بر خود بینی و خود اندیشی «فردیت» غالب و حاکم گردد و نفس آدمی را از تنگنای این اندیشه‌های کوتاه برهاند و جلودیدش را بازگرداند. چون بیشتر مردم محکوم غرائز حیوانی و عوامل میراثی و دنباله‌های آن می‌باشند یکسره به حاکمیت عقل و ایمان و قوانین ناشی از آن تن نمیدهند؟ از این رو داعیان با آئین رانخت عامه مردم تکذیب مینمایند و چون این معارضه بالا گرفت و با استبداد مستبدین و امتیازات و شهوات خودسر آنها برخورد آنها را میکشند: «استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون».

معارض و مانع ظهور کامل دین با همه احکام و قوانینش - جز در زمانی کوتاه و میان مردمی انگشت شمار - همین علل نفسانی و سازمان درونی می‌باشد، که گروهی یکسره از آن سر می‌تابند یا بمبارزه عملی و علمی می‌پردازند و برای آزادی شهوات غیر قانونی و تقایدمیراثی و تقلیدی و اندیشه‌های ضد آئین خدائی خود فلسفه می‌آورند، گروهی بهمان احساسات و عواطف قلبی و در محیط عبادتگاه سرگرم می‌شوند و از محیط زندگی و معارضه با هوا برکنارش میدارند. حاکمیت کامل حق که همان آئین خدائی است آنگاه بر محیط زندگی سایه می‌افکند که عقلهای صلاح اندیش ایمانی، در بیشتر مردم بر غرائز نفسانی حاکم شود، یا چنین آمادگی در عموم هویدا گردد. این تحول و انقلاب نفسانی یا جهش از غرائز حیوانی را پیامبران گذشته در نفوس اندکی از مردم مستعد آغاز کردند و اسلام با دعوت بتوحید و تأیید عقل و فضائل انسانی و احکام و دستوراتش اصول و قوانین این تحول و انقلاب را تکمیل نمود. تکامل عقول و اندیشه‌های بشری بسوی همین تحول پیش میرود. اولین توصیف امیرالمؤمنین (ع) از مصلح آخر الزمان و حاکم بحق و قائم بعدل این است: «یطفی الهوی علی الهدی = هوا را بسوی هدایت برمیگرداند...».

وقالوا قلوبنا غلف : پس از آمدن آن کتاب و پیامبران پی‌درپی و آن بینات و تأییدات، آنگاه آن سرپیچی‌ها و تکذیبها و آن ستیزه‌ها و پیامبر کشی‌ها که از قابلیت خطاب بدورشان داشته، گویا همین سر عدول از خطاب بغیاب در این آیات و دیگر آیات است. عذری در پیشگاه وجدان بشری و تاریخ انسانی پیش می‌آورند، گویند: دل‌های ما در درون پرده غلیظ و غلافی است. - چنانکه سخنان این داعیان، در آن راه ندارد و تمیز حق و باطل

را نمیدهد. یا قلوب ما گنجینه‌های پوشیده از علوم و معارف است. «بنا بمعنای اول ضمیر «قالوا» راجع بعوام یهود و خیر از عنبر تراشی آنها میباشد، و بمعنای دوم ضمیر راجع بنحواس و بیان غرور اندیشی آنهاست». اینگونه عنبر برای اینست که خود را از هر مؤاخذه و مسؤولیتی برکنار دارند و خود هر چه هستند و هر چه می‌کنند بآفرینش و آفریننده نسبت دهند و غرور است که می‌خواهند خود را از پذیرش آئین، برتر دارند و دین را مخصوص عوام مردم پندارند. منشأ آن پوشش دلها، آفرینش نیست زیرا خداوند فراخور زندگی هر زنده‌ای، راه هدایت در نهادش نهاده است. بلکه منشأ آن پرده کفر است که باختیار خود گزیده‌اند. آنچه‌اگرچه فطرتشان را تار یک ساخته و از گرفتن امواج هدایت دورشان داشته. غرور باندیشه‌های قومی و برتری جوئی نیز، منشأ کفر گروهی از مغرورانست: «بل لعنهم الله بکفرهم». در این زمینه روحی، اندکی از اینها بایمان می‌گرایند: «فقلیل ما یؤمنون این معنی بنا بر این است که مقصود از «ما» اشخاص باشد که چون از اندیشه صحیح و عقل دور شده اند «ما» که برای غیر صاحبان عقل است با آنها اطلاق شده. یا از «ما» موصوفه متعلق ایمان مورد نظر است: باندکی از آنچه باید ایمان آورند ایمان می‌آورند. می‌شود که «ما» نافی باشد: اندکی هم ایمان نمی‌آورند.

ولما جالهم کتاب من عند الله: اکنون که کتابی خود، از پیشگاه خداوند آمده کتابی که زنده و حیات بخش است: کتابی که خود بسراغ مردم آید باید چنین باشد. کتابی برتر از عقول و اندیشه‌های بشری است. «تنوین کتاب اشعار به تعظیم و برتری دارد». منشأ آن کتاب صفات علیای خداوند است: «من عند الله». کتابی که راستی و حقانیت پیشینیان را تصدیق می‌کند و برهان مثبت آنها می‌باشد.

مصدق لما معهم: ما، با ابهامی که دارد می‌شود اشاره بکتاب و قوانین و خواستها و انتظارات درونی و فطری گذشتگان باشد. راستی اگر قرآن و تصدیقها و دعوت‌های عقلی و فطری آن نبود برای همیشه برهان صدقی برای پیمبران گذشته و کتابهای باقیمانده آنان نبود. در آن روزگار یهود پراکنده و زجر کشیده بخصوص آنانکه پیرامون یثرب و در میان هراس و فشار بت پرستان بسر می‌بردند - پیوسته ناظر افق روشنی بودند تا چنین کتابی آشکار گردد و پیمبری برخیزد. آنها دل‌های خود را در انتظار چنین روزی

قوی می‌داشتند و در میان کشمکشهایی که با مشرکان داشتند و شکستهایی که از آنها میدیدند، بخود نوید پیروزی و فتح میدادند و برای دشمنان خود شکست و خواری را پیش‌بینی می‌کردند. اینگونه انتظارگشایش و پیروزی حق، منحصر به یهود نبود، بلکه در آن فاصله میان پیمبران و اختلاف ادیان و پراکندگی مردم و تیرگی جهان، همه مردمی که با آئین خدائی آشنا بودند انتظار ظهور آئین پاکی را داشتند:

وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا.

این انتظار و امید، بخصوص برای یهود محور اتکاء و قوام آئین و مانند ستون فقرات حیات دینی و قومی آنان بوده و هست. آنچه این قوم را در برابر مصائب و پراکندگیها و طوفانهای حوادثی که بر آنها وزید و آوارگیها و شکنجه‌هایی که از طرف بابلیها و رومیها و مسیحیها با آنان رسید پایدار داشت و میدارد همین امید و انتظار بآینده است. چنانکه ایمان بظهور دولت حق و آینده روشن، از مقومات حیات دینی و اجتماعی مسلمانان است. با این انتظار و چشم‌داشت بافق روشن، کفر و فساد و ستمگری ابرهای تیره‌ایست که زود یا دیر پراکنده می‌شود. هر ملتی که چنین امید و عقیده‌ای داشته باشد نباید در مبارزه با باطل و ستمگری دچار شکست روحی شود و از پای درآید. بیشتر مسلمانان بخصوص شیعه از این پایه اتکاء معنوی مانند یهود هم‌بهره‌برداری نمی‌کنند بلکه کج فهمی موجب برکناری آنان از میدان مبارزه زندگی گردیده و اتکالی بارآمده‌اند.

همینکه این کتاب با براهین و نشانه‌های حق نخست برای نجات مدعیان خداپرستی و منتظران طلوع باهداد روشن، سپس ملل ستم‌کشیده و ظلمت‌زده جهان، آمد به آن کافر شدند و از آن روی گردانند:

فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به: تکرار جلاء برای تأکید و تثبیت فعل و پراکندن فاصله شرط و جزاء است: همین که آنچه با آن اوصاف و آن انتظار، با علائم صدق و پیش‌بینی و پیشگوئی آنرا شناخته بودند بسویشان آمد، به آن کافر شدند. می‌شود «ما» نافی باشد: آنرا شناختند و روی ناشناسی نشان دادند... اینها که با علم و معرفت بکتایبیکه سایه عدل و رحمت خداوند بود کافر شدند و خود و دنیا را از آن محروم داشتند و درهای سعادت را بروی خود و دیگران بستند، آیا جز سزاوار لعنت و نفرین خدا و خلق می‌باشند؟

فلعن الله علی الکافرین : اگر این جمله خبریه باشد خبر از دوری رحمت و خیر برای همیشه است .

لما لما جائهم کتاب... ، مشر به اینست که یهود و اهل کتاب بلکه شعور عمومی مردم انتظار چنین کتابی را داشت : کتابی که همه را برآه مستقیم و مقاصد و هدفهای حیات رهبری نماید و قوانین عدل و حق برای همه آورد . کتابیکه برتر از رنگ محیط و زمان و طبقه‌ای باشد. و از پیشگاه خداوندی باشد که مانند زندگی و نور و هوا و منابع هستی برای همه باشد از تنوین کتاب و، من عند الله، مانند این معانی بذهن می آید . کتابیکه اصول دعوت پیامبران گذشته و کتب آنان را تصدیق و تثبیت مینماید. همان اصولی که اوهام اختلاف انگیز بشری آنها را از نظرها پوشانده و غرورها و هواها نور و شعاع آنها را خاموش کرده و بجای دلربائی موجب نفرت و بجای حرکت منشأ سکونت گشته : «مصدقاً لمامعهم» - تصدیق و تثبیت کننده چیزهایی از کتب و دستورات پیامبران است که در دست یهود و اهل کتاب میباشد. ما، ابهام و آمیختگی آن حقایق را با باطل می‌رساند. همچنین تصدیق و تثبیت کننده خواسته‌های صحیح و فطری بشری است که همراه و ملازم با سرشت او قرار داده شده .

اینان پیش از آمدن چنین کتابی چشم برآه آن بودند تا پس از آن شکست‌های دینی و آن پراکندگی و خواری که یهود از اوس و خزرج و دیگر عرب و دنیا برشان آمد دعوت دینی آنها را تأیید کند و از پراکندگی و زبونیشان برهاند. یهود پیرامون یثرب هرگاه از مشرکان شکست می‌خوردند، و زندگیشان بتاراج میرفت و خونشان ریخته میشد با وعده آمدن پیامبر و کتابی بخود دلداری میدادند، و دشمنان خود را تهدید میکردند. گویند علت پیشی گرفتن مردم مشرک یثرب با اسلام و پذیرفتن آن همان پیشگوئیهای یهودیانی بود که پیوسته با آنها در حال جنگ و گریز بودند :

وكانوا من قبل يستفتحون علی الذین كفروا . پس از آن انتظار و آمدن چنین کتاب و آن نویدهای پیروزی همینکه این برهان حق و این پیامبر و کتابی که میشناختند آمد به آن کافر شدند: «فلما جائهم ما عرفوا كفروا به» - همین که آنچه شناخته بودند آمد - بنابراینکه «ما» موصوله یا موصوفه باشد :

یا همین که آمد نشناختند و بآن کافر شدند. بنا بر اینکه «ما» نافی و جمله جواب «لما» باشد.

چنین مردم کفر پیشه‌ای باید رانده خدا و خلق شوند و دستشان از هر خیر و سعادت کوتاه باشد:

فَلَمَّا آتٰهُمُ الْكِتٰبَ يَتْلُوهُ هُمْ لَا يَشْكُرُوْنَ
 فَكُلُوْا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَلَا تُقْبَلُ اَعْتٰدُكُمْ
 فَكُلُوْا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمْ وَلَا تُقْبَلُ اَعْتٰدُكُمْ
 که پیش بینی می‌کردند که آنها را نیرومند و پیروز گرداند.
 آنگاه قرآن زیان نهائی و جبران ناپذیر کفر آنها و سبب نسانی این کفر را با تمثیلی مینمایاند:

بشما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله : با آن سرمایه نسانی که با خود، بی‌بازار زندگی آمدند، معامله بد و بسی زیانبخش کردند : بجای آنکه سرمایه‌های حق-اندیشی و کمال جوئی و عزت نفس و شرافت خواهی فطری، برای آنان از هر جهت سود آورد و از آن معرفت و فضیلت بروید و تاریکیها را از عقل فطری آنان بزداید، کفر و پرده پوشی روی حق و اعراض از آن و فساد استعدادها و گناه بر آوردند . و در زمینه چنین نفوس ریشه‌های کینه و بداندیشی و غرور و شر روئید .

با آنکه با سرمایه ثابت نسانی فروشنده‌اند چون مانند خریدار همی جویای کالای کفرند و صف اشتراء درباره آنها آمده است. این کفر «بما انزل الله» و این سودای زیانبخش سبب و منشئی جز کونه اندیشی و غرور و حسد نداشت . در اثر این کونه بینی و غرور چنین می‌پنداشتند که تنها خداوند برای آنها و به قبیلۀ آنها نظر دارد و پیمبران را باید از میان آنها برانگیزد . حسد بر این بود که نباید پیمبری از غیر دودمان اسرائیل بر خیزد . آنها اینچنین فضل بیحد و اراده حکیمانه خداوند را محدود پنداشتند :

بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده : بسبب خشمی که از حسد و کینه توزی آنان جوشید از هر سو دچار خشم خدا و خلق گشتند ، و درهای رحمت و خیر

برایشان بسته شد و از محیط روابط حسنهٔ اجتماع رانده شدند و ملل جهان از آنان رو گرداندند :

فبأول بغضب علی غضب...

چنانکه هر فضیلت و خیر و ثوابی بسوی فضیلت و خیر برتر می کشاند، هر گناه و خوی زشتی منشأ شرّ بیشتر و خوی بدتر می گردد. مانند بیماری که به هر عضوی سرایت نمود باعضاء دیگر نیز سرایت می کند و موجب بیماریهای دیگری می شود. قدم نهادن در هر لغزشگاهی بسوی سقوطگاه میبرد. انحراف اندک همواره بسوی انحراف بیشتر میکشاند.

یهود با این خوی حسد و بداندیشی نسبت بحق و حقوق خلق، خود را پیوسته در جهت مقابل خیر و خدمت با اجتماع قرارداد، هر چه دشمنی و فتنه جوئی و جنگه افروزی و سرمایه سوزی آنها دربارهٔ مسلمانان و ملل دنیا بیشتر شد آتشیهای خشم را نسبت بخود افروخته تر کردند و از قلوب خلق و کاروان جوامع رانده تر شدند. چنانکه امروز آنها استعمارگران و سرمایه داران را وسیلهٔ جنگ و فتنه جوئی قرار میدهند و استعمارگران آنان را برای پیشرفت مقاصد خود بکار میبرند و قدرت میدهند و جز این، حیثیت و مقام اجتماعی دیگر در دنیا ندارند.

باء «بغضب» می شود سببیه باشد: بسبب خشمی برخشمی واقع گشتند، که غضب اول سبب برای نوع دیگر غضب گردید. و اگر برای تلبس باشد غضب دوم منشأ اول است: «بخشمی بر اثر خشمی دچار گشتند».

این بدمنشی و خشم و کینهٔ آنها بحق منشأ خشم خدا و خلق بر آنها گشت تا یکسره از محیط خیراندیشی و ایمان رانده شدند و دچار ظلمت کفر و حق پوشی گردیدند و برای کافران بحق و ملازمان با آن، عذاب خوارکننده ای در دنیا و آخرت است :

۱- داستانی که در این روزها پیش آمد همیشه در زندگی فرد و خانواده و اجتماع مشهود است: زنی از روی بدگمانی و حسد که شوهرش زن دیگر اختیار کرده نیمه شبی با داسید، چشم شوهر خود را کور کرد. با کور کردن مردی که طبیب تحصیل کرده و تجربه آموخته و معروف بتقوی بود زندگی خود را تاریک و خود و فرزندان خود را بیچاره و بی سروسامان ساخت و از معامله در داخل و خارج و صرف کردن پول و محصول کارش نتیجه ای نگرفت تا اینکه در اثر قایمناگی مرد بیچاره شبی از بلندی بزیر افتاد و بعد از چند روزی در گذشت. این نمونه ایست از حسد و خشمی که خشمها و تبرکیها بیارمیاورد.

وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ: بجای ضمیر «لهم» اسم ظاهر «للكافرين» برای تصریح و تعمیم است نامعلوم باشد که این عذاب برای وصف کفر میباشد نه منحصر به یهودیان . یهود چنان در تنگنای غرور و کوه اندیشی و حسد گرفتارند که چون با آنان گفته شود به آنچه خدای نازل کرده ایمان آرید وظروف و مکانها و اشخاص را میزان حق قرار ندهید از روی همین کوه نظری گویند بحقی ایمان می آوریم که در رنگ اندیشه ها و قبیله و قوم ما باشد ! :

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تِلْكَ بَلَاغٌ لِلنَّاسِ إِذْ هُمْ لَا يَفْقَهُونَ . پس بغیر آن، گرچه از جانب خدا و حق باشد کفر میورزند :

وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا هُمْ كَاذِبُونَ . اگر پیرو حقند، این ماوراء که ما انزل الله است نیز حق است و هر دلیلی برای حق بودن آنچه بر آنها نازل شده است باشد برای این ماوراء هم هست و حقی است که حقایق آنها را هم ثابت می کند.

جمله «وهو الحق» حالیه است ، گویند جمله حالیه تقدم مضمون را می رساند : با آنکه قرآن حق و مصدق بوده به آن کافر شده اند. همین ادعا هم با تاریخ یهود و اعمال آنها که سراسر قتل و زجر پیمبران گذشته است راست در نمی آید :

قُلْ لِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ - فعل مضارع تقتلون برای تصویر کار مستمر آنها است . پس منشا کفر یهود غرور است و عصیت و پیش از آن هواهای نفس که در (آیه ۸۷) به آن اشاره شد. و گرنه موسی که با آن آیات روشن که از قهر و ذلت فرعون یانشان رها شد پس چرا همینکه او را در میان خود ندیدند دنباله روی گوساله شدند !؟ :

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ... دَرَكَلِمَةٍ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ . ایهام و اختصار بلیغ است: آن گوساله را به پرستش و رهبری و دوستی گرفتید. همچنین در کلمه «من بعده»: پس از موسی و آیتش، پس از مرگ او، پس از غیبت او .

بنی اسرائیل هم، پس از خروج از مصر و غیبت موسی گوساله مصنوعی را پرستش گرفتند و هم سالها پس از موسی و بعد از انقراض ملك سليمان ، کشور یهود بدو قسمت جنوبی و شمالی تقسیم شد ، توسط جنوبی « رحبام » را بسلطنت گرفتند و